

بچه‌ها بختتری



• سال دوازدهم • آبان ۱۳۰۲ • شماره ۱۳۰
ماهنامه ویژه کودکان نارینا و کم بینا



در ماه دانش آموزان بخوانید

- ۲.....دعا برای آرامش و شادی
- ۷.....مثل رود
- ۸.....مورچه
- ۹.....آرزوهای چگه
- ۱۰.....آقای سماور
- ۱۲.....پادار را بگیر!
- ۱۳.....درخت سخنگو
- ۱۶.....چرا غذا می خوریم؟
- ۱۹.....حیوان شناسی
- ۲۰.....دیدنی های شهر کرد
- ۲۲.....خانه های گلی
- ۲۳.....کوچ جانوران
- ۲۵.....کلمه ی طلایی
- ۲۶.....چیستان
- ۲۸.....قند لبخند

دعا برای آرامش و شادی

تازه سفره‌ی شام جمع شده بود و اخبار از تلویزیون پخش می‌شد. تصاویری از کودکان شهید فلسطینی و کودکان یتیم شده در غزه پخش می‌شد. خبری هم درباره‌ی بمباران بیمارستانی در غزه پخش شد. داداش کوچولو که حاضر نبود، برود و بخوابد، با دقت تلویزیون را نگاه می‌کرد. تصاویر بسیار ناراحت کننده نشان داده می‌شد. متوجه شدم که حال داداشی خوب نیست. از دیدن خرابی‌ها هم ترسیده و هم بغض کرده بود. به سراغ برادر بزرگم رفتم و به او گفتم که کاری بکند تا داداشی از جلوی تلویزیون بلند شود و دیگر این صحنه‌ها را نبیند. داداش آهسته آمد و کنار او نشست. به او گفت:

«داداشی، می‌دانی که وقت خواب رسیده و اگر دیر بخوابی، فردا صبح توی کلاس خمیازه می‌کشی و درس را متوجه نمی‌شوی!» بعد در گوشش گفت: «تازه، دوستانت به تو می‌خندند!»

داداش کوچولو بغضش ترکید و با گریه گفت: «ولی داداش جون! این بچه‌ها چرا کشته شدند؟ چرا خونه‌هاشون خراب شده؟» داداش گفت: «آدم بدها این بچه‌ها را کشتند! موافقی فردا در باره‌ی این موضوع صحبت کنیم، آخه من خیلی خوابم می‌آید! حالا بیا با هم برویم برای مسواک زدن و بعد هم خواب!» داداش کوچولو رفت اما معلوم بود هنوز در فکر کودکان فلسطینی است.»

فردا بعد از ظهر، وقتی عصرانه خوردیم، داداش کوچولو رو به داداش کرد و گفت: «داداش جون، قرار شد امروز با هم حرف بزنیم.» آجی کوچولو فوری نشست کنار داداش و گفت: «داداش، با من هم حرف می‌زنی؟» داداش گفت: «بله، با هر دوی شما صحبت می‌کنم.»

بعد گفت: «مردم فلسطین و ساکنان غزه، مردم مهربان و خوبی هستند اما گروهی از آدم‌های بد، آب و برق شهرشان را قطع می‌کنند، به آنان حمله می‌کنند و بمب و موشک روی خانه‌هایشان می‌ریزند. مردم غزه نمی‌خواهند خانه و وطن خود را رها کنند تا به دست افراد زورگو بیفتند!»

خواهر کوچولو گفت: «ولی داداش، اگر مردم آنجا در خانه‌های خود بمانند، کشته می‌شوند! آن‌ها باید به جای دیگری

بروند.» داداش گفت: «آبجی کوچولو، اگر شما فردا صبح که از خواب بیدار شدی، ببینی یک نفر که نه از بستگان ما است و نه او را می‌شناسیم، آمده و می‌خواهد ما را از خانه‌مان بیرون کند، چه می‌کنی؟» آبجی که معلوم بود در ذهنش چنین حادثه‌ی ترسناکی را تصور کرده، خودش را جمع کرد و کنار من نشست. دستانش را توی دست من گذاشت و گفت: «گریه می‌کنم، نمی‌خواهم از خانه‌مان بروم!»

داداش گفت: «به نظر تو اگر چنین شود، من و بابا نباید آن آدم بد و زورگو را از خانه بیرون کنیم؟» یکدفعه گل از گل آبجی کوچولو شکفت، به سراغ داداش رفت و صورتش را بوسید و گفت: «بله داداشی خوبم، شما و بابا قهرمان هستید!» خواهر بزرگم که تازه به جمع ما اضافه شده بود گفت: «خوب خواهر

قشنگم، مردم غزه هم می‌خواهند همین کار را بکنند. باباها و داداش‌های کودکان غزه سرگرم جنگ با آدم‌های بد هستند و مامان‌ها و بچه‌ها هم در خانه‌هایشان مانده‌اند. درست است که خیلی از آن‌ها کشته یا زخمی شدند ولی آنان نمی‌خواهند از خانه‌ی خود خارج شوند زیرا اسرائیلی‌های زورگو می‌آیند و خانه‌ی آنان را برای خود برمی‌دارند.»

داداش کوچولو گفت: «حالا آبجی جان، ما چه کمکی به دوستان مان در غزه بکنیم؟» آبجی نشست و دست‌هایش را بلند کرد و گفت: «ما می‌توانیم از ته‌ته دل‌مان برای پیروزی آنان دعا کنیم.» بعد گفت: «خدایا، به احترام پاکی و بی‌گناهی کوچولوهای ما، دشمنان مردم غزه را نابود کن و آرامش و شادی را به فلسطینی‌ها بازگردان!» همه گفتیم: «آمین!»

«قاصدک»

مثل رود
بوی گلِ محمدی
بوی کتاب می‌دهی
هرچه سؤال سخت را
زود جواب می‌دهی
شناسنامه‌ی تو را
در آسمان نوشته‌اند
و با گل و گلاب و نور
گلِ تو را سرشته‌اند
چه جاده‌های روشنی
میان حرف‌های توست

هنوز این زمین پر از
صدای آشنای توست
تو یاد داده‌ای به ما
که می‌توان پرنده بود
تمام عمر مثل رود
به سوی او رَوَنده بود

[[محمد کاظم مزینانی]]

مورچه

یک دانه گندم بر شانه داری
انباری از نان در خانه داری
از صبح تا شب مشغول کاری
جز کار و زحمت فکری نداری

یک آیه‌ای تو، از آفرینش
خسته نباشی از کار و کوشش
مانند لانه است دنیا برایت
در گنج دنیا گرم است جای

[[مریم سقلاطونی]]

آرزوهای چگه

یک چگه جوهر بود که یک عالمه آرزو داشت. آرزوهایش را
توی دلش نگه می‌داشت. شکمش از این همه آرزو، گرد و قُلمبه
شده بود. یک روز، آرزوی تازه‌ای کرد اما این آرزو توی دلش
جا نشد. چگه، هِنِ هِنِ کنان رفت پیش دکتر خودنویس و گفت:
«آی، وای، دکتر به دادم برس! دارم می‌ترکم.» دکتر
خودنویس، او را معاینه کرد و گفت: «ناراحت نباش، من

می‌دانم چه کار کنم. اول باید تو را بخورم.» بعد نوکش را آورد جلو.

چگه ترسید، جیغ کشید و گفت: «وای، نه! من را نخور!» اما دکتر خودنویس، او را هورت کشید. بعد نوکش را گذاشت روی کاغذ و ریز ریز، آرزوهای چگه را نوشت. آخرش هم چگه را که به کوچکی یک نقطه شده بود، از نوکش داد بیرون. چگه نفس راحتی کشید و گفت: «خدا را شکر، راحت شدم! حالا دوباره می‌توانم یک عالمه آرزوی تازه و دوست‌داشتنی بکنم.»

«شراره وظیفه‌شناس»

آقای سماور

آقای سماور همیشه پشت ویتترین مغازه می‌نشست. او آن قدر به خیابان نگاه می‌کرد که پلک‌هایش سنگین می‌شد و خوابش

می برد. او به جز خوابیدن، کار دیگری نداشت تا اینکه یک روز،
فروشنده او را برداشت و توی جعبه گذاشت. آقای سماور توی
جعبه‌ی تاریک، خوابش برد اما وقتی بیدار شد، احساس کرد
شکمش سنگین شده و همه‌ی بدنش داغ است.

اول فکر کرد، مریض شده و تب دارد اما وقتی به اطرافش
نگاه کرد، فهمید در یک آشپزخانه است. زیر پایش آتش روشن
کرده و توی دلش آب ریخته بودند. حالا او مجبور است از صبح
تا شب، آب داغِ توی دلش را تحمل کند. آقای سماور از کارش
راضی نیست و همیشه توی دلش قل قل می جوشد و غر غر
می کند. بعد بخار از سرش بلند می شود. اما هیچ کس به
غرغره‌های او توجهی نمی کند.

پادار را بگیر!

پادار را بگیر، بی پا به جاست! دو نفر خسیس با هم دوست بودند. یک شب هر دو به میهمانی رفتند. صاحب‌خانه، ظرف مویز را جلوی آنها گذاشت. یکی از آن دو، دست برد تا مویز بردارد و بخورد. دومی که می‌خواست مویزها را خودش بخورد، به سوسک کنار بشقاب اشاره کرد و گفت: «پادار را بگیر، بی پا سر جای خودش است.» خسیس اولی راه افتاد تا سوسک را بگیرد که دومی از فرصت استفاده کرد و تمام مویزها را خورد.

این مثل در باره‌ی کسی گفته می‌شود که منفعت و سود در حال از دست رفتن را رها می‌کند و به سودی که ترس از بین رفتن آن وجود ندارد، توجه می‌کند!

درخت سخنگو

دو تاجر تصمیم گرفتند برای تجارت به شهر دیگری بروند. در بین راه، کیسه‌ای پر از طلا پیدا کردند. یکی از آنها مردی بدجنس و دومی، مردی پاک و درستکار بود. مرد بدجنس گفت: «مقداری از طلاها را برداریم و بقیه را زیر خاک پنهان کنیم تا هر وقت به آنها نیاز داشتیم، بیاییم و برداریم.» مرد درستکار قبول کرد. مقداری از طلاها را برداشتند و رفتند. بعد از مدتی، شریک بدجنس، طلاها را از زیر خاک درآورد اما به دوستش خبری نداد. مدتی گذشت و مرد ساده‌دل به دوستش گفت: «مقداری از طلاها را نیاز دارم.» وی از شریکش خواست با هم بروند و مقداری طلا بردارند.

آن دو به راه افتادند. وقتی به محل پنهان کردن طلاها رسیدند؛ هر چه گشتند، از طلاها خبری نبود. مرد بدجنس به دوستش گفت: «تو طلاها را برده‌ای. باید پیش قاضی برویم.» مرد ساده‌دل هر چه اصرار کرد که طلاها را بر نداشته است، فرد بدجنس قبول نکرد. ناچار با هم پیش قاضی رفتند. قاضی از مرد بدجنس پرسید: «تو شاهی داری که این مرد طلاها را برده است؟» مرد بدجنس گفت: «بله، درختی که طلاها زیر آن بوده، شهادت می‌دهد.»

قاضی روزی را برای شنیدن شهادت درخت تعیین کرد. مرد بدجنس به پدرش گفت: «تو باید درون درخت بروی و شهادت بدهی که این مرد، طلاها را برده است.» پدرش گفت: «چطور داخل درخت بروم؟» مرد گفت: درخت، بسیار بزرگ است و

شکاف بزرگی دارد که می‌توانی از آنجا داخل درخت بشوی و
پنهان شوی!»

وقتی قاضی آمد، رو به درخت کرد و گفت: «ای درخت،
شهادت بده که چه کسی طلاها را از اینجا برده است؟» درخت،
مرد ساده‌دل را معرفی کرد. قاضی فهمید توطئه‌ای در کار است
و کسی درون درخت مخفی شده است. دستور داد در اطراف
درخت، آتشی افروختند. پدر مرد بدجنس وقتی جانش را در
خطر دید، از درون درخت بیرون آمد و طلب بخشش کرد. آن
مرد بدجنس هم به‌سزای عملش رسید. مرد درستکار نیز به
پاداش عملش یعنی گرفتن بقیه‌ی طلاها رسید و به خوشی
زندگی‌اش را ادامه داد.

«بازنویسی، فاطمه پیرهادی»

چرا غذا می‌خوریم؟

بدن ما برای اینکه بتواند خوب کار کند، باید غذای مفیدی مصرف کند. غذا به ما انرژی می‌دهد تا رشد کنیم. اکنون در باره‌ی کارهایی که اعضای بدن انجام می‌دهند، فکر کنید! قلب، وظیفه‌ی رساندن خون را انجام می‌دهد. ریه‌ها عمل تنفس و مغز، کنترل همه‌ی بدن را بر عهده دارند.

همه‌ی این فعالیت‌ها به انرژی نیاز دارند! مثل یک خودرو که به بنزین نیاز دارد. انرژی که ما نیاز داریم، از غذایی که می‌خوریم، به دست می‌آید. وظیفه‌ی دستگاه هضم غذا این است که غذا را از کانال غذایی عبور دهد و به انرژی تبدیل کند. وقتی توپ را شوت می‌کنیم، می‌دویم یا می‌پریم، قسمتی از

انرژی ما مصرف می‌شود. حتی زمانی که راحت و بی‌حرکت نشسته‌ایم، مقداری انرژی مصرف می‌کنیم.

بدن ما می‌گوید که چه زمان باید غذا بخوریم و انرژی جدید را جایگزین انرژی مصرف شده بکنیم؛ مثل بعضی ورزش‌ها و فعالیت‌ها که انرژی زیادی مصرف می‌کنند و انسان بعد از پایان این ورزش‌ها احساس گرسنگی می‌کند.

هرچه بیشتر فعالیت کنیم، انرژی بیشتری مصرف می‌کنیم و به غذای بیشتری نیاز داریم. در صورتی که بیمار باشیم یا به هر دلیلی غذا نخوریم، بدن ما چه می‌کند؟

در بدن ما همیشه مقداری انرژی ذخیره برای مواقع اضطراری هست که می‌توانیم این انرژی را برای مدت کوتاهی مصرف کنیم. تا زمانی که غذای سالم و خوب مصرف کنیم، بدن

ما آمادگی مقابله با موارد اضطراری را دارد. با این ذخیره می‌توانیم راه پیمایی طولانی یا یک مسابقه‌ی کوتاه انجام دهیم. مواد غذایی به طرف سلول‌های بدن برده می‌شوند تا در آنجا به انرژی تبدیل شوند. همه‌ی این انرژی از طریق تغییرات شیمیایی تولید می‌شود. در سلول، مواد پروتئینی مخصوص به نام «آنزیم»، سرعت تغییرات شیمیایی را افزایش می‌دهد. وقتی بدن ما به انرژی بیشتری نیاز دارد، خودش یادآوری می‌کند که چیزی بخوریم؛ در نتیجه احساس گرسنگی می‌کنیم و به خوردن یک وعده‌ی غذایی، فکر می‌کنیم یا خوردن غذا را شروع می‌کنیم. سپس دستگاه هضم غذا وارد عمل می‌شود. همه‌ی غذاهایی که می‌خوریم، به تکه‌های ریز تبدیل می‌شوند و سلول‌ها آن را مصرف و به انرژی تبدیل می‌کنند.

«طیبه‌سادات و مرضیه‌سادات صالحی»

حیوان شناسی

* تار عنکبوت، یکی از قوی‌ترین بافت‌ها است و دوامش بیشتر از آهن است و به آن، «آهن حیوانی» می‌گویند. تار عنکبوت دو برابر طول خودش کش می‌آید بدون اینکه پاره شود. در جهان، بیش از ۳۰ هزار نوع عنکبوت وجود دارد.

* از بین ۲۸۰۰ نوع مارهای موجود در جهان، تنها ۳۰۰ نوع، سمی و خطرناک هستند. مار، ناشنوا است و محیط اطراف خود را با ارتعاشی که از زمین می‌گیرد، حس می‌کند.

* کلاغ، دارکوب و عقاب، باهوش‌ترین پرندگان هستند.

* مورچه بولدگ سیاه در استرالیا، با یک گاز، انسان را می‌کشد!

* زیر دریایی‌ها را با الهام از زندگی کوسه‌ها می‌سازند.
کوسه‌ها که فاصله‌ی دورتر از ۵ متر را نمی‌توانند بینند، فقط از
دلفین‌ها می‌ترسند.

دیدنی‌های شهر کرد

در میان شهرهای مرکز استان‌ها، شهر کرد با ۲۱۵۰ متر ارتفاع از
سطح دریا، بلندترین شهر کشور و به «بام ایران» معروف
است. این شهر با تهران، ۵۲۰ کیلومتر فاصله دارد.

نام شهر کرد نام این شهر در گذشته، ده‌گرد بود؛ ولی در سال
۱۳۱۴ ه.ش. که به شهرستان تبدیل شد، «شهر کرد» نام گرفت.

جاهای دیدنی شهر کرد اگر به شهر کرد سفر کردید، می‌توانید
از دریاچه‌ی سد زاینده‌رود، گرداب‌بن، چشمه‌زنه، امامزاده دو

معصوم، مسجد اتابکان و مسجد جامع دیدن کنید.

جاهای دیدنی در شهرهای دیگر استان شهرستان اردل با داشتن آب‌های سرد فراوان، یکی از قطب‌های پرورش ماهی قزل‌آلا است.

نقاط دیدنی این شهرستان شامل چشمه مولا، دشت زیبای اردل و آبشارهای پر آب و دیدنی تنگ زیدان و معدن است. روستای شگفت‌انگیز سر آقاسید معماری پلکانی زیبایی دارد و در ۱۴۰ کیلومتری شهر کرد واقع است و خانه‌های آن، از خشت ساخته شده‌اند.

«دکتر مهدی چوبینه و کورش امیری‌نیا»

خانه‌های گلی

چرا بیابان نشین‌ها خانه‌های خود را با گل می‌سازند؟

گل، مصالح ساختمان سازی بسیار جالبی است زیرا داخل خانه‌هایی که دیوارهای ضخیم گلی دارند، در تابستان خنک و در زمستان گرم است. مهم‌تر اینکه گل، قیمتی ندارد و به راحتی به دست می‌آید. مردم بیابان نشین، خانه‌های خود را با گل یا خشت می‌سازند. این خشت‌ها از ترکیب گل با گاه یا پشم جانوران درست می‌شود.

شهر در بیابان بدون شک در بیابان‌ها شهر هم وجود دارد. در گذشته، هزاران نفر از مردم، بیابان‌گردی می‌کردند اما امروزه در اطراف واحه‌ها یا رودخانه‌هایی همچون رود نیل یا در حاشیه‌ی

بیابان‌ها زندگی می‌کنند.

یورت چیست؟ کوچ‌نشین‌ها به خانه‌ای قابل حمل نیاز دارند. یورت، چادرهای گرد سنتی کوچ‌نشین‌های مغول است که در صحرای «گوبی» زندگی می‌کنند. این چادرها شامل تیرک‌های چوبی پوشانده شده با نمدهایی از پشم گوسفند است. پوشش خیمه‌ی عرب‌های بدوی صحراگرد، از پشم بز است.

«امیر صالحی طالقانی»

کوچ جانوران

چرا برخی جانوران، از زیستگاه خود جابه‌جا می‌شوند؟ جانوران، تغییرات اقلیم را حس می‌کنند و برخی از آن‌ها به سوی جاهای سردتر کوچ می‌کنند. در آمریکای شمالی، روباه سرخ به سوی شمالگان جابه‌جا می‌شود و روباه قطبی را به خطر

می‌اندازد. این روباه کوچک نمی‌تواند با خویشاوندان بزرگ‌تر خود رقابت کند.

جانوران بی‌خانمان فیل‌ها در علفزارهای آفریقا و آسیا می‌چرند. بسیاری از این دشت‌ها به زمین‌های کشاورزی تبدیل شدند. بنابراین، فیل‌ها زیستگاه‌های خود را از دست داده و در خطر نابودی هستند.

تعدادی از موش‌های آمریکایی و خرگوش‌های کوهی، به بلندی‌ها کوچ می‌کنند زیرا هوای خنک را دوست دارند. آب‌وهوای گرم ممکن است سبب نابودی آنها شود.

بدترین دشمن ببراها از گذشته‌ی دور، انسان‌ها ببراها را برای پوست و اجزای بدن‌شان که در پزشکی کهن کاربرد داشته،

شکار می کردند. شکار بپر در بسیاری از کشورها کاری غیرقانونی است اما انسان‌ها هنوز هم آن‌ها را شکار می کنند.
[[مضرداد تهرانیان راد]]

کلمه‌ی طلایی

آیا پاسخ کلمه‌ی طلایی مهر را پیدا کردی؟ اگر گفتی: «آموزش»، درست گفتی. پاسخ پرسش‌ها را هم حتماً این‌طور پیدا کردی: آبادان، مغز، ویران، زبان، شب.

حالا به سراغ کلمه‌ی طلایی آبان می‌رویم. این کلمه‌ی ۴ حرفی هم مورد نیاز دانش‌آموزان و دانش‌جویان برای درس خواندن است و هم روی میز کارمندان هست.

۱. غذای خوشمزه که با گوشت، پیاز، سیب‌زمینی و تخم‌مرغ درست می‌شود و دو حرف اول آن، یکی از لباس‌های مردانه

است.

۲. چیزی که گران نباشد.

۳. موجودی که در قدیم معتقد بودند، از داخل چراغ جادو بیرون می آید!

۴. وسیله‌ای که با آن می‌توان اجسام را بزرگ‌تر از حد طبیعی آن‌ها دید.

چیستان

هم عضوی در صورت است و هم نام حیوانی دریایی. 

نام دختران است که اگر حرف آخرش را برداریم، نام یک 

پرنده می‌شود

کدام شهر در استان خوزستان است که سه حرف آخرش، 

یک ماده‌ی معطر است؟

✍ کدام میوه‌ی زمستانی است که دو حرف اولش، یک عدد دورقمی است؟

✍ آن چیست که می‌توان آن را اندازه‌گیری کرد ولی قابل مشاهده نیست؟

✍ نام دو شهر ایرانی که اگر دو حرف اولشان را برداریم، پایتخت دو کشور اروپایی می‌شود؟

✍ آن چیست که در دنیا است، دنیا هم در اوست؟

✍ برای همه‌ی مردم لباس می‌دوزد اما خودش لباس ندارد!

پاسخ چیستان‌های مهر

کلید، زیرا هر ۵ نفر در تاکسی می‌نشستند و به خیابان می‌رفتند، آبیگ می‌شود بیک، بوقلمون، دوچرخه، شهر نمین.

قند لبخند

✚ اولی: «هواپیمای به این بزرگی را چطوری می‌دزدند؟»

دومی: «صبر می‌کنند تا برود بالا! وقتی کوچک شد، آن را می‌دزدند!»

✚ اولی: «برادرت که به شهر دیگری رفته، از چه راهی امرار

معاش می‌کند؟» دومی: «از راه نویسندگی!» اولی: «در چه

زمینه‌ای می‌نویسد؟» دومی: «نامه می‌نویسد برای پدرم که

فرستادن پول برای او یادش نرود!»

✚ اولی: «چرا شامپو را روی موهای خشک ریختی؟! اول باید

موهایت را خیس می‌کردی!» دومی: «می‌دانم ولی روی این

شامپو نوشته: مخصوص موهای خشک!»



Bacheh-ha Boshra

Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.Box 17775/338 Teh.Iran
Fax: +9821 33102496
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

پاپ بریل، تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۳۸
تلفن: ۳۳۱۰۳۳۳۸ / ۳۳۵۱۱۸۸۲-۳
تلفکس: ۳۳۱۰۳۳۳۳ همدان، ۳۰۷۰۳۰۷+۹۱۲

ایران، خلد، وحید لکیمی

ماهانمه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

مناحبه انبیا و مدیر مسئول: امیرعلی افراسی
انور کش، حسین یوسفی فرزندان
پیرامنتار، سید محمد حسینی
تلفکس: ۱۷۷۵/۳۳۸ تهران مهدوی پور